

متن پرسش

سلام استاد عزیز بنده بعد از سال ها تعمیق و تدبر در دین و فلسفه هنوز نسبت به فلسفه خلقت سوال دارم. سوالاتم بیشتر ناشی از مطالعه تاریخ و احوالات بشر است و نمی دانم آیا شک و تردیدهاییم به صورت عقلی قابل حل است یا فقط دریافت قلبی حقیقت و بعد به اصطلاح عرفا مقام رضا که من از آن چیزی نمی فهمم آن ها را برطرف خواهد کرد. هر روز که اخبار دنیا را پیگیری میکنم و این همه جنایت، فساد و قربانی شدن انسان های بی گناه را می بینم و از طرفی جهل و بی تفاوتی عمده انسان های دنیا و ناکامی و خون دل خوردن حقیقت طلبان و عدالت خواهان را می بینم و این که می بینم کار زیادی هم از دست ما بر نمی آید، شک میکنم در نفس موثر بودن آرمان عدالت و عدالت خواهی و حتی بایسته بودن آن. حالا خدا را شکر ما ایران هستیم و شیعه و با اتکاء به سرمایه های فکری و معنوی مان می توانیم یک خورده موثرتر کار کنیم ولی در نهایت وقتی به استمرار ظلم و فساد در دنیا نگاه میکنم می بینم ما هم کار زیادی نکرده ایم و فعالیت مان تأثیرش در مقایسه با میزان ظلم و فساد که در دنیا هست خیلی کم است. نتیجه این مشاهده همیشه احساس ناامیدی و سرخوردگی از این زندگی و از این دنیا و به قول شهید آوینی از این "سیاره رنج" است. این احساس سرخوردگی و ناکامی در تمام انبیاء و اولیاء و صلحاء هم دیده می شود. آن ها همگی با غم و غصه و احساس ناکامی دنیا را ترک می کنند. یا این که در وصیت نامه یک شهیدی خواندم که گفته بود ای کاش می توانستم ده بار دیگر به دنیا برگردم و شهید شوم تا در راه آرمان های الهی و بشری خدمت کنم. این نهایت احساس قصور و ناکامی از نتایج تلاش های یک فرد آرمان خواه را نشان می دهد. حالا با این واقعیات دلمان را به چه خوش کنیم؟ کسب رضای خدا؟ این درست است ولی این عقل پرسشگر من را نسبت به فلسفه خلقت راضی نمی کند. یا باید کنج عزت اختیار کنیم و غصه بخوریم و یا تلاش کنیم و ناکام شویم و غصه بخوریم؟ منظورم از ناکامی نسبی هست چون مطمئنا ناکامی مطلق نداریم اما نتیجه در مقایسه با خلأها و نیازها همیشه ناچیز است. قبلا فکر می کردم که ظلم و فساد در دنیا یک امر حادث و عارضی است که می توان آن را کم کم برای همیشه برطرف کرد ولی مدت ها است که فهمیدم اصلا شرور و مظالم ذاتی این دنیا است و به صورت ابدی غیر قابل برچیده شدن. یعنی کلا بشریت محکوم است به بدبختی و درد و رنج. نتیجه ای که می گیرم این است که سرنوشت ما اصلا دست خودمان نیست ما که به طور استقلال اصلا توی این هستی کاره ای نیستیم. پس اصلا چرا باید به دنبال دخل و تصرف در این عالم باشیم؟ اما سوال تلخ تر این است که پس چه باید بکنیم؟ با چه تصور و انگیزه ای باید کار کنیم که این احساس سرخوردگی و ناکامی را بتوانیم به

طور عقلی توجیه کنیم؟ اصلاً به طور عقلی سر از سر هستی می توان برداشت؟ لابد می گوئید با عقل نمی شود اما ما کجا و مقام شهود و عرفان کجا. تازه عرفا آخرین حرفی که می زنند مقام رضا است. رضا هم یعنی تقدیر را هر چه هست در بست بپذیر اما باز جواب عقل پرسوال را چه بدهیم؟ می دانیم که عارف وقتی به هوشیاری بعد از فناء هم وارد می شود باز نمیتواند توجیه عقلی پیدا کند. پس آیا مقام فناء منجر به بی پاسخ ماندن سوال عقل نمی شود؟ انگار که ما محکومیم تا آخر عمر بار این سرخوردگی و ناکامی و حیرت را به دوش بکشم! آخر مشخص است که ما همیشه ناراضی خواهیم بود از این اوضاع و از این روزگار و از قصور تقصیر خود و از حیرت مان از فلسفه خلقت. بر فرض که عین ثابت خود را هم محقق کردیم و به نهایت کمال خود رسیدیم. اما آیا رسیدن به نهایت کمال نباید اقتضاء این را بکند که بتوانیم دست همه بشریت را هم بگیریم و نجات دهیم؟ می دانم این کار را انبیاء هم نتوانستند بکنند. ولی آخر چرا؟ چگونه است که یک عده این فرصت را پیدا کنند که با توجه به شرایط اعدادی و زمینه ای به کمال برسند ولی یک عده دیگر به خاطر شرایط متفاوت نتوانند؟ آیا غم و حسرتی که انسان های بزرگ را همیشه رنج می دهد موید همین نظر من نیست. امام (ره) آخر عمرشان به طبیبشان توصیه میکردند به جای این که به فکر من باشید برید به فکر مردم باشید. یا می گفتند که در دلم بود که آدم شوم اما نشدم! یعنی باز هم احساس قصور و ناکامی نسبت به خود و احساس قصور نسبت به بندگان خدا. خوب پس تکلیف من چه می شود که یک هزارم امام هم نیستم و عمری را در راه گناه و غفلت گذرانده ام؟ آه از طول و سختی راه و قلت زاد و این حیرت بی منتها: راز این خلقت چیست؟ بیخشید که طولانی نوشتم ولی گفتم برای یک بار هم که شده حرف دلم را کامل به شما بزنم مگر شما بتوانید مرا از این حیرت نجات دهید.

متن پاسخ

- باسمه تعالی: سلام علیکم: بنده همین حالت را در مرحله ای از عمر خود داشتم. یکی از چیزهایی که به بنده کمک کرد؛ نگاهی است که دعای شریف ندبه به عالم دارد و ما از طریق آن دعا وارد آن نگاه می شویم. شرحی که بر دعای ندبه نوشته ام قصه ای است که آن نگاه بسیار ارزشمندی به بنده داد. با خود می گفتم ای کاش در دوره ی دانشجویی این دعا را می شناختم تا همه ی امیدها در جانم شعله ور می شد. به همین جهت اسم کتاب را «دعای ندبه؛ زندگی در فردایی نورانی» گذاردم به این امید که دانشجویان و طلاب در این خط نورانی که از حضرت آدم «علیه السلام» شروع شد و به حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه» ختم می شود، قرارگیرند و زندگی را با انبیاء و اولیاء «علیهم السلام» به سر کنند که بحث آن در کتاب شده است. اما این که می فرمایید «حتی عرفا وقتی در مقام رضا قرار گیرند و تقدیر را هرچه هست می پذیرند. گویا عقل پرسشگر خود را تعطیل می کنند» این طور نیست. برعکس، می رسند به این که «یا سبو یا حُم می یا قدم باده کنند.... یک کف خاک در این میکده ضایع نشود» حتی در حمله ی بی رحمانه ی بودائیان میانمار به مسلمانان بی پناه راز هایی می بینند. بگذار با یک بیت حرف را تمام کنم. گفت: «صد هزاران طفل سر بُبریده شد.... تا کلیم الله صاحب دیده شده» آیا

نقش علی اصغر «علیه السلام» در نهضت امام حسین «علیه السلام» برای نشان دادن جهت وَهَابِ امویان، از علی اکبر «علیه السلام» کمتر بود، تا در نتیجه، امروز همه‌ی جهان اسلام وَهَابِ نباشند؟ در مسیر ظهور حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه» در خدمت انقلاب اسلامی موجب می‌شود که متوجه این روایت شویم که حضرت صادق (ع) فرمودند: «مَنْ مَاتَ مُنْتَظِرًا لِهَذَا الْأَمْرِ كَانَ كَمَنْ كَانَ مَعَ الْقَائِمِ فِي فُسْطَاطِهِ لَا بَلْ كَانَ كَالضَّارِبِ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) بِالسَّيْفِ ...» هر که منتظر این امر باشد و بمیرد مانند کسی است که با قائم (ع) در خیمه □ اش باشد؛ بلکه مانند کسی است که پیشاروی رسول خدا (ص) شمشیر زده باشد. . موفق باشید